



مولوی و قرآن



تفسیر آیات قرآن در شئی معنوی

بابره مندی از تفاسیر: المیزان نمونه و کشف الاسرار



دکتر نظام الدین نوری
عضویت علمی دانشگاه هنر تهران

جلد یکم

دفتر ۲۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مولوی و قرآن

«آیات متوی»

بابره مندی از تفاسیر:

المیزان، نمونه و کشف الاسرار

دکتر نظام الدین نوری کوتنایی

جلد یکم

سرشناسه	: نوری کوتنائی، نظام‌الدین، ۱۳۲۷ -
عنوان قراردادی	: مثنوی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: مولوی و قرآن: «آیات مثنوی» با بهره‌مندی از تفاسیر المیزان، نمونه و کشف‌الاسرار / نظام‌الدین نوری کوتنائی؛ ویراستار مرضیه سادات قندی.
وضعیت ویراست	: [ویراست ۲].
مشخصات نشر	: تهران: نشر زهره، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ج ۱.
شابک	: ج ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۷۰۴-۹۰-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: ج ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیبا).
یادداشت	: کتاب حاضر برگرفته از کتاب‌های «المیزان فی تفسیر القرآن» تألیف علامه طباطبائی و «تفسیر نمونه» تألیف مکارم‌شیرازی و «کشف‌الاسرار و عده‌الابرار» تألیف میبدی است.
عنوان دیگر	: آیات مثنوی با بهره‌مندی از تفاسیر المیزان، نمونه و کشف‌الاسرار.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی- نقد و تفسیر
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۴ ق. مثنوی-- قرآن
موضوع	: قرآن در ادبیات فارسی
شناسه افزوده	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی. شرح
شناسه افزوده	: طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱-۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن
شناسه افزوده	: مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه
شناسه افزوده	: میبدی، احمد بن محمد، قرن ۶ ق. کشف‌الاسرار و عده‌الابرار
رده بندی کنگره	: PIR ۵۳۰۱/ن ۸۳م ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	: ۸۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۰۳۴۶۵۵

نشر زهره

عنوان: مولوی و قرآن (آیات مثنوی) با بهره‌مندی از تفاسیر المیزان، نمونه و کشف‌الاسرار

مؤلف: نظام‌الدین نوری کوتنائی

ویراستار: مرضیه سادات قندی

طراح: علی عشقی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ج ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۷۰۴-۹۰-۰

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

نشانی: خ انقلاب، خ وصال شیرازی، کوچه ماهان، پلاک ۴، زنگ اول

تلفن: ۶۶۴۹۸۴۵۹ - ۰۹۳۰۲۴۳۴۳۴۱

نامه جناب آقای استاد دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی



شماره ۶۴۷۵

تاریخ ۸ مرداد ۱۳۶۴

لازم است

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مؤسسه لسانیه دهمشاه

بسمه تعالی

استاد محترم جناب آقای نظام الدین نوری کوتناشی

سلام علیکم ، کتاب شریف آیات مکتوبی معنوی مرسوم
ارزانی داشت . امیدوارم کوششی که در تألیف این کتاب کرده اید
و رزقینی که بعمل نموده اید در پیشگاه حضرت حق مقبول افتد ،
نیز معمول رحمت های شما مورد استفاده کامل مراجعه کنندگان
مکتوبی باشد.

دکتر سید جعفر شهیدی

رئیس مؤسسه لسانیه دهمشاه

آیات متوی معنوی

دفتر اول

به نام خدای الهام بخش

خوش تر آن باشد که سِرِّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم

جلال الدین محمد بلخی فرزند بهاء ولد به القاب خداوندگار، مولای روم، استاد حقیقت بین، مولوی، و مولانا و نامیده می شده است.

مولوی در سال ۶۰۴ ه. ق در بلخ زاده شد و در سال ۶۷۲ در قونیه درگذشت و در مکانی به نام «قبة الخضراء» به خاک سپرده شد.

مولوی به همراه خانواده اش از بلخ به سوی ایران حرکت کردند و در نیشابور به خدمت شیخ عطار رسیدند. بهاء ولد پدر مولوی که خود اهل علم و عرفان و ادب بود، در مسیر حرکت با علمای وقت ملاقات می کرد. در این هنگام مولوی که حدود شش سال داشت، مورد توجه شیخ عطار قرار گرفت و عطار کتاب «آسرارنامه» خود را به او هدیه کرد. سپس به سوی بغداد حرکت کردند و در آنجا مدتی را گذراندند و پس آنگاه از بغداد به سوی دمشق راه افتادند و در آنجا اولین ملاقات شمس تبریزی با مولوی اتفاق افتاد که شمس به مولانا گفت: «ای صراف عالم مرا دریاب» که این جمله موجب شگفتی مولوی گردید. این ملاقات ها همچنان ادامه داشت تا این که سرانجام در مسجدی در قونیه آخرین ملاقات روی داد و شمس کتاب های مولوی را در آب حوض مسجد انداخت و در این هنگام با اعتراض مولانا مواجه شد سپس آن ها را از آب، خشک بیرون آورد. این رویداد مولوی را متعجب می ساخت و در پایان موجب دوستی این دو گردید. سپس این دو شخص شیفته شدند و کار به جایی رسید که مولوی «دیوان کبیر» خود را به نام شمس به رشته تحریر درآورد.

مولوی پس از درگذشت شمس تبریزی به صلاح الدین زرکوب ارادت می ورزد و پس از فوت او دست ارادت به سوی حسام الدین چلبی دراز می کند و این مثنوی عظیم را به خاطر او می سراید.

محور اصلی اشعار مولوی عشق است، به طوری که هیچ کدام از شش دفترش از اشعار گرم و پرشور و حال و داستان های عشق و عاشقی خالی نیست و هرکجا رشته سخن به این احوال می کشد، مستی و جنون عشق عرفانی او را دست می دهد، و چنان روشنی و گرمی و سوز و گداز در گفته هایش موج می زند که خواننده و شنونده را هر قدر هم تاریک و سرد باشد، بر سر حال می آورد و به او گرمی و نشاط می بخشد. می گوید:

عقل جزوی را نموده این محال	ذره ذره خم به رقص است و به حال
صد شگفتی زین شکست انگیخته	خم شکسته آب از آن ناریخته
خوش ببین والله اعلم به الصواب	نه سبو پیدا در این حالت، نه آب

مولانا اولین بیت مثنوی را با «نی» شروع می کند که منظور از «نی» انسان است و شامل خود مولوی نیز می شود. و خود انسان را نیز سرّ خدا می داند. «نی» از نیسان که همان عالم خلقت است جدا می شود و به علم ناسوت وارد می گردد و چون انسان دارای سرّ خداست، در تلاش است تا به اصل خود بازگردد. برگشت انسان، خالی از توشه آخرت نیست، بلکه باید در این دنیا تلاش کند تا خدا را بشناسد و از اسرار او واقف شود و در وادی معرفت وارد تا از برکات و تنعمات الهی برخوردار گردد و سرانجام در دریای عشق الهی غرق شود و در جوار او باقی بماند. ۷

جرعه ای چون ریخت ساقی الست	بر سر این خاک شد هر ذره مست
جوش کرد آن خاک و ما زان جوششیم	جرعه دیگر که بس بی کوششیم
تافته نور صبح ما از نور تو	در صبوحی با می منصور تو
داده ی تو چون چنین دارد مرا	باده که بود کی طرب آرد مرا؟
باده در جوشش گدای جوش ماست	چرخ در گردش گدای هوش ماست
باده از ما مست شد، نی ما از او	قالب از ما هست شد، نی ما از او
ما اگر قلاش اگر دیوانه ایم	مست آن ساقی و آن پیمانه ایم
بر خط فرمان او سر می نهیم	جان شیرین را گروگان می دهیم

تفسیر آیات مثنوی معنوی..... ۹

بار دیگر از ملک پران شوم و آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم، عدم چون ارغنون^۱ گویم کائنا الیه راجعون

این شور و سودای تفسیرناپذیر گاهی رنگ دیگر به خود می گیرد. مثل این که توجه نفس به یک نقطه و متمرکز شدن اندیشه در یک امر، نوعی «خودفراموشی» می آورد. گویی دمی سوزان بر او تابیده و هر نوع تعین را سوزانیده، خود را گونه دیگری می پندارد. «او» چنان بر وجودش چیره شده است که از خود بیرون جسته و تمام جهات تعین فردیش در ذات معشوق مستهلک گردیده است.

می گوید:

رنگ آهن محو رنگ آتشست ز آتشی می لافد و آهن و شست

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او من آتشم من آتشم

بهترین یادگار ایام صحبت مولانا با حسام الدین بی گمان نظم مثنوی است که یکی از مهمترین آثار ادبی ایران و بی هیچ شبهه ای بزرگترین و عالی ترین اثر عرفانی متصوفه اسلام است.

حسام الدین چلبی و تقریر مثنوی معنوی

حسام الدین از شاگردان تیزهوش در حلقه درس مولوی بود و به مولوی علاقه ای وافر داشت و مولانا هم به او دلبستگی تام. اگر حسام الدین در مجلس درس مولانا حاضر نمی شد، مولانا بر سر وجد نمی آمد. افلاکی در کتاب «مناقب العارفین» خود نقل می کند: روزی معین الدین پروانه مجلس سماعی ترتیب داده بود، آن روز مولانا اصلاً به معنی شروع

^۱ همه مفسران مثنوی ارغنون را ساز معنی می کنند که با معنای رفتن انسان از دنیا منافات دارد می دانیم ارغنون نام کتاب منطق ارسطو است و او در اینجا گوید: منطق الهی حکم می کند که ما این ظرف مکان دنیا را ترک کنیم و به دنیای دیگر سفر کنیم.

نکرد و کلمات نگفت. پروانه به فراست دریافت که باید حسام الدین را از باغ فراخواند. مولانا موافقت کرد. چون چلبی وارد مجلس شد، مولانا برخاست و گفت که: مرحبا جان من، ایمان من، جنید من، نور من، مخدوم من، محبوب من، معشوق انبیا و چلبی دم به دم سر می‌نهاد و یاران نعره ها می‌زدند. معین الدین سر بر پای حسام الدین نهاد و مجلس، نشئه ی عارفانه گرفت.

هر هدیه ای که برای مولانا می فرستادند، وی همه این هدایا را تا دینار آخر نزد حسام الدین می فرستاد و او نیز این هدایا را نسبت به استحقاق افراد قسمت می کرد. روزی امیر تاج الدین معتز از آق سرا نقدینه ی زیادی برای مولانا فرستاده بود تا از آن سفره ای برای یاران ترتیب دهند، و سماعی برپا دارند و در آن مجلس او را از دعای خیر فراموش نکنند. امیر تاج الدین در نامه ی خود نوشته بود که تمام آن نقدینه را از جزیه گرد آورده و کاملاً حلال است. مولانا فرمود: آن اموال را به چلبی دهند. سلطان ولد گفت: ما وجه خراج نداریم و در خانه ی ما هیچ نیست. هر نقدینه ای که می آید خداوندگار به خدمت چلبی می فرستد. پس ما چه کنیم؟ فرمود: بهاء الدین، والله، بالله، تالله اگر صد هزار زاهد کامل و متقی را بیم هلاک باشد و اگر من قرصی نان داشته باشم، آن را هم به حسام الدین چلبی می‌فرستم.

روزی مولانا خدمتکاری را دید که زنبیلی بر دوش، وسایلی به خانه ی چلبی می کشید. فرمود که: کاش من به جای تو بودم و تو به جای من بودی تا بدین خدمت مخصوص می‌گشتم و در حال فرجی مبارک را بر او پوشانید و عذر ها خواست. در مناقب العارفین نقل شده است که حسام الدین چلبی مذهب شافعی داشت. روزی در خدمت مولانا سر نهاد و گفت: می خواهم که من بعد به مذهب امام اعظم ابوحنیفه اقتدا کنم. از آن جهت که خداوندگار ما حنفی مذهب است، ولی مولانا که آنی در قید مذهب مقید نمانده بود، فرمود: نه، نه، صواب آن است که در مذهب خود باشی. این نکته مسلم است که حسام الدین علاوه بر زهد بیکران، عارفی بود که فراسوی مذهب راه یافته بود.

مولانا قبل از دیدار شمس صوفی ای پرهیزگار بود. شمس تمام هستی او را در هم ریخت و او را به دنیای جذبه و عشق افکند. اگر مولانا به گرداب این انقلاب روحانی نمی‌افتاد، یکی از مشایخ گمنام می‌شد و اگر در شاعری می‌ماند، شاید اسمی هم از وی شنیده نمی‌شد. او به دنیای عشق قدم نهاد ولی اگر خورشید طالع از برج هستی راستین، با طلوعی چنان درخشان که شمس را هم پروانه‌ی خود ساخت، با همان هرم به سوختن می‌پرداخت، نه تنها هیچ کس را یارای نزدیک شدن به خود باقی نمی‌گذاشت، بلکه خود نیز می‌گذاخت و ذوب می‌شد و نابود می‌گشت، صلاح الدین با متانت و تمکین خود او را تسکین بخشید و از عالم جذبه و تلاطم وارهانید و با جهان تمکین آشنایش ساخت و به جای زهد ویران شده و بر باد رفته، عرفان را نشاند. دیگر مولانا به ماهیت همه چیز می‌نگریست و درونسوی هر چیز را می‌دید. قرعه‌ی این مهم به نام حسام الدین چلبی زده شد که کمالات این عارف کمال یافته، منقلب شده و در انقلاب زیسته را اشاعه دهد و این خورشید به اوج رسیده را از ورای ابرهای روحانی محض به درآورد و با پرتو آن، جهان را منور کند. چلبی این وظیفه را عمیقاً دریافته بود. روزی اطلاع یافت که یاران مولانا «حدیقه» حکیم سنایی و «منطق الطیر» و «مصیبت نامه» فریدالدین عطار را مطالعه می‌کنند. فرصتی می‌جست تا شبی مولانا را در خلوت دید و گفت که: دیوان غزلیات بسیار شد. اگر چنان که کتابی به طرز حدیقه سنایی و به وزن منطق الطیر سروده شود، مونس جان عاشقان و دردمندان گردد. این بنده می‌خواهد که یاران توجه کلی به وجه کریم شما کنند و به چیز دیگر مشغول نشوند. مولانا در حال از سر خود دستار خویش، نوشته درآورد و به حسام الدین داد که در آن هجده بیت آغازین مثنوی نوشته شده بود و گفت: ای چلبی! اگر تو بنویسی، من می‌سرایم. حسام الدین به جان و دل راضی شد. از آن روز دیگر حسام الدین از مولانا جدا نمی‌شد. مولانا چنین می‌خواست. عناصر اصلی فراست و هوش مولانا آمیزه‌ای از حافظه‌ی قوی، قابلیت تداعی، طبعی زاینده، بینشی فوق العاده، قدرت بیان، تأثری شدید و حساسیت بود. محیط زندگانی، رویدادهای روزانه، عادات مردم، امثال، خواننده‌ها، شنیده‌ها، ضرب‌المثل‌ها، حکایات، محتوای کتاب‌های سنایی و عطار که سال‌ها

سرگرم مطالعه ی آن ها بود، اشعار شعرای عرب و ایران، سخنان پدر و سید برهان الدین و به ویژه سخنان شمس، قرآن، حدیث، اطلاعات متنوع دینی، فلسفه ی حکما، تلقیات مذهبی، اصول تصوف، اساطیر روزگار گذشته و حال و فردایی که در فکرش آفریده شده بود، همه ی این عناصر مردمی و مدرسی به کوچکترین مناسبتی می توانست در بوته ی تجزیه و تحلیل او قرار گیرد.

تقریر مثنوی آغاز شد. مولانا در حالت های مختلف مثنوی می سرود و حسام الدین کاغذ و قلم و دیگر وسایل موردنیاز را فراهم می کرد و در حال وجد به تحریر می پرداخت. کار تحریر گاهی تا صبح ادامه پیدا می کرد. مثنوی بدینسان موج به موج می تازد و کف می کند و کف ها متلاشی می گردد. امواج سر به صخره های می ساید، از درون می جوشد و شکل می پذیرد. گاهی همه چیز در هم می ریزد و عقده ای سرباز می کند و ناگهان در ابداعی دیگر صفحه ای نو باز می گشاید. شعاع خورشید و پرتو ماه که بدین دریای پرتلاطم می زند، لحظه لحظه شکل عوض می کند و هرلحظه چشم انداز دیگری عرضه می کند. از این رو اسلوب بیان و ترتیب موجود در مثنوی را می توان به قرآن تشبیه کرد. قطع نظر از آلام روحی انسان، لذت ها، ضعف ها، نیازها و خلاصه حالات متنوع روان انسانی در مثنوی به صورتی بسیار بدیع و صریح بیان شده است.

پس از پایان دفتر اول، دفتر دوم مثنوی با فاصله دو سال تأخیر آغاز شده است. علت این تأخیر مرگ همسر حسام الدین بوده است. دفتر دوم با ابیات زیر آغاز می شود:

«مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست، تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند تو	خون نگردد شیر شیرین خوش شنو
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	بازگردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت»

مثنوی حدوداً چهار پنج سال بعد از وفات صلاح الدین زرکوب شروع شده و پایان دفتر ششم اندکی پیش از وفات مولانا به پایان رسیده است. همان طوری که در تتمه ی چهل و پنج بیتى که سلطان ولد بر مثنوی افزوده است، گوید:

مدتی زین مثنوی چون والد م شد خمش گفتم وراکای زنده دم

...

گفت: نطقم چون شتر زین پس بخت
نیستش با هیچ کس تا حشر گفت
وقت رحلت آمد و جستن ز جو
کل شیئی هالک الا وجهه

...

گفتگو آخر رسید و عمر هم مژده کامد وقت کز غم واره م

به لحاظ این که مثنوی از سوی حسام الدین تحریر می شد، مولانا در اشعار مثنوی محبت سرشار خود را بدو نشان می دهد و به تناسب مقال از وی یاد می کند. در آغاز هر دفتر کتاب را بدو اهدا می نماید و یادآور می شود که کتاب از عنایات او به وجود آمده است و در ابیات زیر را مشاهده می کنیم:

ای ضیاء الحق حسام الدین تویی	که گذشت از مه ز نورت مثنوی
خدمت عالی تو ای مرتجا	می کشید این را خدا داند کجا
گردن این مثنوی را بسته ای	می کشی آن سوی که دانسته ای
مثنوی پویان گشتند ناپدید	ناپدید از جاهلی کش نیست دید
مثنوی را چون تو مبدل بوده ای	گر فزون گردد، تواس افزوده ای
چون چنین خواهی خدا خواهد چنین	می دهد حق آرزوی متقین

مولانا حسام الدین را به القاب: حسام دین ودل، صفای روح و سلطان الهدی، وجود نازنین، سامی نامه، ذخیره یومی و غدی، قدوه العارفین، امام اهل الهدی و الیقین، امین القلوب و النهی، مفتاح خزاین العرش، امین کنوز الغرش، جنید زمان، حسام الحق، بایزید وقت، ضیاء الحق و ... می نامد.

ادبیات فارسی مانند دریایی است که هرکس با توجه به توان و درک خود می تواند از منابع ارزشمند آن بهره گیرد.

از سده های گذشته تا کنون ادبا و پژوهندگان فراوانی چه ایرانی و چه غیرایرانی گفته ها و یافته ها و دانش مولوی را تبیین، تأویل و تفسیر کرده و از مطالب آن بهره برده اند.

با توجه به نوشته های مولوی به ویژه «مثنوی معنوی» درمی یابیم که وی به علوم معمول روز خود مسلط بوده و مقداری از آن ها را به صورت های تمثیل، تضمین، تلمیح و نظایر این ها بیان کرده است که خود می تواند به عنوان یک مجموعه ی معارف اسلامی مطرح گردد.

موضوعات آشکار آن مانند آیات قرآن، احادیث و داستان های مختلف است که متن آن را مزین کرده است. علاوه برآن مطالبی فراوان در موضوعات خداشناسی، انسان شناسی، عرفان، قضاوت، بیماری، حیوانات و نظایر این ها دارد.

و نیز در زمینه های روانشناسی، جامعه شناسی، زیست شناسی، گیاه شناسی، فلسفه و هنر مطالب زیادی بیان داشته که حاکی از آشنایی وی بر علوم انسانی، ریاضی، تجربی و طبیعی و فلسفه است.

مولوی در ابیات زیر به موضوعات روانشناسی و تربیتی و اجتماعی اشاره دارد:

این جهان کوه است و فعل ما ندا	سوی ما آید نساها را صدا
چون سر و کارت با کودک فتاد	پس زبان کودکی باید گشاد

و یا در ابیات زیر:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم به حیوان سر زدم ...
حمله ی دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک بال و پر ...
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون	گویدم کائنا الیه راجعون

این ابیات را می توان به سه صورت معنی و تفسیر کرد:

یکی از جنبه‌ی ظاهری که به جماد و گیاه، حیوان و انسان مربوط می‌شود، و دیگری از نظر باطنی که روح انسان را پرورش می‌یابد و با طی مراحل تهذیب نفس و خودسازی به مراتب معنوی و سرانجام به خدا واصل می‌گردد.

سومی این است که در این زمان و مکان محدود این دنیا، انسان نمی‌تواند برای همیشه باقی بماند بلکه جهان باقی، جهان دیگر است و این جهان، جهان فانی است پس منطق الهی حکم می‌کند این ظرف مکان و زمان مرتب پر و سپس خالی شود.

معنی ارغنون، افزون بر اینکه نام ساز است، نام کتاب «منطق» ارسطو نیز می‌باشد. این واژه در بیت بالا می‌تواند به معنی منطق باشد. زیرا کار خدا دارای منطقی است که در همه‌ی جهان حاکم است، نه ساز. همانطور که فردوسی در این باره می‌گوید:

اگر مرگ کس را نیوباردی ز پیر و جوان خاک بسپاردی
به رفتن مگر بهتر آیدت جای که آرام گیری به دیگر سرای
مراد این است که اگر مرگ مردم را نباعد و از بین نبرد، جهان پر از موجودات می‌شود و دیگر جایی برای زندگی نیست، پس منطق الهی حکم می‌کند که عده‌ای بروند و عده‌ای وارد شوند.

به قول عرفا، «این جهان مثل پلی است که ماندن در روی آن جایز نیست.» و یا «آنچه نباید، دلبستگی را نشاید»

و یا در ابیات زیر می‌خوانیم:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای
کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
در ابیات فوق دو معنی می‌توان دریافت کرد: یکی همان درست شدن مروارید است و دیگری معنی عرفانی و معنوی آن است که مراد از صدف جسم انسان است و مراد از مروارید روح پاک و ملکوتی است.

در گذشته و شاید اکنون بیشتر شعرا و مفسران عقیده داشته و دارند که برای ساخته شدن مروارید قطره ای باران وارد صدف می شود، در حالی که امروزه علم نشان داده است که برای ساخته شدن مروارید، ماسه ای وارد صدف می شود و صدف ماده‌ای آهکی شکل ترشح می‌کند، تا آن شن را محصور نماید، در صدف بسته می‌شود و صدف با آن یک قطره قانع می‌شود و سپس مروارید گرانبهایی به وجود می‌آید.

ما باید بدانیم که ابزار بیان مولوی با ابزار بیان شاعران دیگر متفاوت است. او حتی با بیان کلمات بسیار ساده و پیش پا افتاده نتیجه ای مثبت و مفید به دست می‌آورد.

به لحاظ این که بخش اعظم متون زبان و ادبیات فارسی ما را فرهنگ و معارف اسلامی تشکیل می‌دهد، لذا صلاح در این دیده شده است آیات و احادیثی که در اشعار به صورت «تلمیح» و یا «لمع» به کار رفته، انتزاع شود و در اختیار دانش پژوهان گرامی قرار گیرد. اکثر قریب به اتفاق شاعران، عالمان و نویسندگان اسلامی در بیان اشعار و نوشته های خود از خدا و پیامبران و امامان و دیگر شخصیت های مهم دینی سخن رانده اند و با الهام از این سرچشمه ی لایزال الهی بهره جسته تا آثارشان را جاوید سازند. در اینجا به نمونه ای از آن ها اشاره می‌کنیم:

وی می گوید:

«من چو تیغم و آن زننده ی آفتاب
مارمیت اذ رمیت در حراب»

که اشاره به آیه ی شریفه ی ذیل است:

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (انفال، ۱۷)

و یا حافظ می گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه فال به نام من دیوانه زدند

که بیت اول اشاره به خلقت انسان است و بیت دوم اشاره به این آیه است:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ...»

و همچنین آثار شاعرانی مانند سنائی، عطار، سعدی، و نویسندگان و عارفانی نظیر غزالی، خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر و نظایر این ها وجود دارند که این آیات در نوشته های هریک به نحوی جلوه کرده است.

پس از چاپ کتاب مولوی و قرآن مصلحت دیدم به تفاسیر نمونه و المیزان علامه طباطبایی و کشف الاسرار میبیدی رجوع کنم و به شرح و تفسیر آیات بپردازم. که به چه منظور مولوی این آیات را منظور نظر خود قرار داده است؟!

هنگامی که انسان وارد دریای علم مولانا می شود، شدیداً حیران می ماند که مگر چنین شخصی پیدا می شود که دارای این همه معلومات باشد و در هر زمینه ای نکات و موضوعات مفیدی را بیان کند و مصداق بیاورد.

درباره ی کتاب مولوی و قرآن (آیات مثنوی) و متعلقاتش که پایان نامه دکترای ام بوده و در سال ۱۳۸۱ دفاع کرده م تحقیقات بیشتری انجام دادم و سپس مصلحت این گونه دیدم که درباره ی آیاتی که مورد توجه مولانا بوده بیشتر بررسی کنم، لذا برای تحقق این نظر، در ارتباط با همان آیات، چند تفسیر را مدنظر قرار دادم، تفاسیری که از آن بهره گرفتم عبارتند از: تفسیر نمونه، تفسیر المیزان علامه طباطبایی و تفسیر کشف الاسرار میبیدی.

نظام الدین نوری کوتنایی

۱ جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

۲۵

مولوی، در این بیت سریان عشق را در تمامی موجودات نشان می‌دهد و آن اشاره است به قصه‌ی حضرت عیسی (ع) که به زعم مسلمانان و مسیحیان وقتی می‌خواستند او را بکشند، به امر خدای تعالی به آسمان رفت و در قرآن کریم به آن اشاره شده است:

آیه: «وَقُولِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.» (نساء، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸)

از این رو که گفتند ما مسیح عیسی ابن مریم رسول خدا را کشتیم در صورتی که او را نه کشتند و نه به دار کشیدند بلکه بر آنها امر مشبه شد و همانا آنان که درباره‌ی او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند و به طور یقین مسیح را نکشتند * بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا کارش همه از روی حکمت است.

و بعضی از شارحان مثنوی^۱ آن را کنایه می‌دانند از وجود حضرت ختمی مرتبت که در شب معراج به آسمان‌ها عبور فرموده است و مدارک زیر نشانگر آن است:

سوره‌ی نجم، آیه ۱ تا ۱۸، سوره‌ی اسری آیه ۱، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹، و ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۰.^۲ توضیح مصرع دوم بیت بالا، در بیت شماره ۲ آمده است.

شرح مصرع «کوه در رقص آمد و چالاک شد» در بیت شماره ۲ آمده است و اشاره است به رفتن حضرت موسی به کوه طور سینا.

تفسیر نمونه: مسئله قتل و مصلوب شدن مسیح یکی از مهمترین مسائل زیربنای آیین مسیحیت کنونی را تشکیل می‌دهد. مسیحیان کنونی مسیح را پیامبری که برای هدایت و

^۱ محمدتقی جعفری: نقد و تحلیل مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر: تفسیر مثنوی شریف، جلال‌الدین همایی: مولوی نامه، دکتر محمد استعلامی: متن و تعلیقات دفتر اول مثنوی و ...

^۲ دکتر سید صادق گوهرین: فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، جلد سوم، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.

تربیت و ارشاد خلق آمده باشد نمی دانند بلکه او را فرزند خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانند و هدف اصلی آمدن او را فدا شدن و باز خرید گناهان بشر می دانند تا جهانیان را از مجازات نجات دهد.

عقیده مسلمانان درباره سرنوشت حضرت مسیح این است:

۱- مسیح مانند پیامبران دیگر است و نه فرزند خدا.

۲- قربانی و فدای گناهان دیگران شدن مطلبی غیر منطقی است و هرکس در گرو اعمال خویش است.

۳- قرائنی در دست است که مسأله مصلوب شدن عیسی (ع) را تضعیف می کند.

تفسیر المیزان: از آنجا که دار زدن نوع خاصی از شکنجه دادن به مجرمین بوده و در همه موارد ملازم با قتل نیست، لذا این کلمه کشتن به ذهن تبادر نمی کند بلکه شنونده احتمال می دهد که او را زنده به دار زدند و سپس زنده هم پائین آوردند. خدای سبحان بعد از آنکه فرمود «او را نکشتند» اضافه کرد که «و به دارش نیاویختند» تا کلام حق صراحت را ادا کند و به طور نص صریح فهمانده باشد که عیسی (ع) به دست یهودیان از دنیا نرفته، نه به کشتن و نه به دار آویخته شدن بلکه امر بر یهود مشتبه شد و غیر مسیح را به خیال اینکه مسیح است. گرفتند و کشتند. در روایات آمده که خدای تعالی شکل و قیافه مسیح (ع) را بر شخص دیگر انداخت و او را به جای حضرت مسیح (ع) به قتل رساندند.

آیه:

تفسیر کشف الاسرار میبیدی: حضرت عیسی که رسول خدای تعالی است، او را نکشتند و بردار نکردند. چون عیسی (ع) آن دعا را کرد تا الله صورت کفار را به صورت خوکان درآورد، جهودان ترسیدند از دعای وی و متفق و متحد شدند تا او را در خانه ای حبس کنند و وی را بکشند.

به قول عیسی (ع) به اصحاب خود گفت چه کسی رضایت دهد که شبه من بر وی افکنند و او را به جای من بکشند و آنگاه در بهشت گردد؟ الله تعالی شبیه صورت عیسی بر چهره وی افکند تا او را بر دار کردند و عیسی (ع) را بر آسمان برد. قول دیگر آن است که از جهودان مردی به نام ططیانوس در پی عیسی (ع) و برای قتل وی برفت و الله تعالی عیسی را از روزنه خانه‌ای به آسمان برد و شبه او را بر آن مرد افکند و جهودان وارد شدند و او را دیدند به صورت عیسی و او را بکشتند.

۲ عشق جانِ طور^۱ آمد عاشقا طور مست و خرّ موسی صاعقا

۲۶

آیه: (خَرَّ مُوسَى صَعِقًا)، اشاره است به آیه شریفه: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (اعراف، ۱۴۳)

و چون قوم تقاضای دیدن خدا کردند موسی با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین به وعده‌گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی عرض کرد خدایا خود را به من آشکار بنما که جمال تو را مشاهده کنم خدا در پاسخ او فرمود مرا تا ابد نخواهی دید ولیکن در کوه بنگر اگر کوه طور به جای ماند مرا خواهی دید تجلّی خدا بر کوه تابش کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد به هوش که آمد عرض کرد خدایا تو منزّه و برتری به درگاه تو توبه کردم من اول کسی هستم که ایمان دارم.

تفسیر نمونه: جمعی از بنی اسرائیل به اصرار از موسی (ع) خواستند که خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند هرگز ایمان نخواهند آورد.

^۱ . طور: که آن را «طور سینا» و «جبل طور» هم می‌گویند، کوهی است واقع در شبه جزیره‌ای که میان خلیج سوئز و عقبه قرار داد.

موسی از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرد و همراه خود به میعادگاه پروردگار برد در آنجا تقاضایش را به درگاه الهی عرضه داشت.

و پروردگار فرمود: هرگز مرا نخواهی دید و به کوه بنگر اگر به جای خودش استوار ماند تو هم مرا خواهی دید وقتی خداوند به کوه جلوه گر شد، ناگهان کوه محو و متلاشی گردید و موسی (ع) بیهوش شد. موسی وقتی به هوش آمد عرضه داشت پروردگارا منزهی تو و من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم.

تفسیر المیزان: وقتی موسی (ع) به میقات ما که برای او تعیین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او گفتگو کرد، موسی (ع) گفت: پروردگارا خودت را بنما تا نگاهت کنم و تو را ببینم.

خدای تعالی به موسی فرمود تو ابداً مرا نخواهی دید. و خداوند فرمود: به این کوه نگاه کن که من اینک خود را برای آن ظاهر می سازم. اگر تاب دیدار مرا آورد و استوار ماند، بدانکه تو هم مرا خواهی دید.

وقتی خداوند تجلی نمود کوه در هم کوبید و متلاشی شد و موسی (ع) از هیبت منظره افتاد و از دنیا رفت و یا بیهوش شد.

وقتی موسی به هوش آمد گفت: خدایا من درباره ی درخواستی که کردم توبه می کنم و تو منزه هستی.

تفسیر کشف الاسرار: مفسران گفتند: موسی (ع) خویش را طهارت کرد و جامه تمیز به سوی میعادگاه بیرون شد و چون به طور سینا رسید، الله بی واسطه با وی سخن گفت. و به روایتی دیگر چون موسی به مقام قرب رسید در آن مقام با موسی (ع) به هفتاد لغت سخن گفت، که هیچ لغت شبیه به دیگری نبود و در آن مقام تورات از بهر وی نوشت. پس موسی گفت: الهی ارنی انظر الیک و اموت، قال: فأجاب موسی جبل طور سیناء. آن کوهی بود در مدین به نام زبیر و برابر موسی قرار داشت و تجلی الله بر آن کوه افتاد. گفت: به آن کوه نگر ای موسی، اگر بر جای خود بماند تو مرا می بینی. پس بدان که تو طاقت دیدن من نداری

تفسیر آیات مثنوی معنوی..... ۲۳

چنانکه آن کوه ندارد. می‌گوید: وقتی تجلی حق به آن کوه رسید، کوه به زمین فرو شد و تا قیامت هنوز فرو می‌رود.

۳ گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر
۴۸

آیه: اشاره است به آیه شریفه: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ...» (کهف، ۲۳ و ۲۴)

و ای رسول ما تو هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. مگر اینکه «بگویند» اگر خدا بخواهد...

مطلب قابل توجهی که در این بیت وجود دارد، مطلب تعلق امور به اراده و مشیت الهی است.

تفسیر نمونه: آیه به پیامبر خدا(ص) دستور می‌دهد که هرگز نگو من فلان کار را فردا انجام می‌دهم.

در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها حتماً جمله انشاءالله را اضافه کن، چرا که اولاً تو هرگز مستقل در تصمیم‌گیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ کس توانایی بر هیچ کار را ندارد. ثانیاً خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می‌رود صحیح و منطقی نیست و چه بسا دروغ از آب درآید، مگر اینکه با جمله انشاءالله همراه باشد.

تفسیر المیزان: تمامی ذواتی که در عالم است دارای افعال و آثاری هستند و ما آنها را سبب و فاعل و علت آن افعال و آثار می‌نامیم و هیچ یک مستقل در سببیت خود نیستند و در فعل و اثر خود بی‌نیاز از خدا نیستند.

هیچ عمل و اثری از آنها سر نمی‌زند مگر آنکه خدا بخواهد، زیرا خداست که آن را قادر بر آن فعل کرده و در عین حال سلب قدرت از خود ننموده، تا آن فاعل برخلاف اراده خدا اراده‌ای کند.

اذن خدا همان اقتدار خداست، اذن خدا همان رفع موانع نمودن خداست. هر عملی از هر عاملی موقوف بر اذن خدای تعالی است پس انسان عارف به مقام پروردگار هیچ وقت خود را سبب مستقل در امری نباید بداند و بداند خدای تعالی او را بر آن کار قادر ساخته است.

تفسیر کشف الاسرار: رب العزه در این آیه محمد(ص) را تأدیب می کند تا در هر چه گوید و کند، در آن استثنا به جای آرد یعنی با مشیت الله تعالی افکند و گوید: انشاءالله.

گویند چون او را از قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح پرسیدند و وعده‌ی جواب به فردا داد. جبرئیل به گفته بعضی چهل روز یا پانزده روز و یا سه روز به رسول خدا(ص) نازل نشد و حضرت محمد(ص) غمگین گشت.

و اما استثنا در ایمان اجماع ائمه سلف است و شعار اهل سنت چنانکه گفت: انا مؤمن ان شاءالله. نه آنکه در اصل ایمان بنده شک درمی آید که شک در اصل ایمان کفر است لکن در خاتمه آن شک درمی آورد و در کمال آن بنده نداند که خاتمه کار وی و ایمان وی چون خواهد بود.

۴ ترک استثنا مرادم قسوتی ست نی همین گفتن که عارض حالتی ست
ای بسی ناآورده استثنا به گفت جان او با جان استناست جفت

۵۰-۴۹

آیه: « إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ »
و آنها را مانند صاحبان باغ امتحان می کنیم آنگاه که قسم خوردند صبحگاه
(میوه های) او را بچینند.

آیه: « وَ لَا يَسْتَنْوَنَ » (قلم، ۱۸)
و هیچ استثناء نکردند.

تفسیر نمونه: «هیچ از آن استثنا نکنند» و برای مستمندان چیزی فرونگذارند.
(ولایستنون)

این تصمیم آنها نشان می‌دهد که اینکار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می‌تواند کمی از محصول باغ پُر درآمد را به نیازمندان اختصاص دهد.

بعضی گفته‌اند منظور از عدم استثنا این بود که آنها «لانشاءالله» نگفتند، یعنی آن‌قدر مغرور بودند که گفتند می‌رویم و اینکار را می‌کنیم حتی خود را از گفتن انشاءالله بی‌نیاز دیدند.

تفسیر المیزان: از این آیه برمی‌آید که قبل از رسیدن فردای آن روز، دور هم جمع شده و مشورت کردند که صبح همان شب میوه‌ها را بچینند. بدون اینکه بگویند: انشاءالله می‌چینیم، بلکه همه اعتمادشان بر نفس خودشان و بر اسباب ظاهری بود.

ممکن هم هست منظور از جمله «ولایستنون» این باشد، که مقداری از میوه‌ها را برای فقرا و مساکین استثناء نکردند.

تفسیر کشف الاسرار:

و نگفتند که: اگر خدا خواهد گرد آن بستان ایشان گشت به شب گردنده‌ای و به آن رسید رسنده‌ای از عذاب خداوند تو، و ایشان در خواب.

۵ کای کمینه بخششت ملک جهان من چه گویم چون تو می‌دانی نهان
۵۸

آیه: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ.» (مؤمن، ۱۹)

و خدا بر نگاه خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دل‌های مردم آگاه است.

قدر مسلم آن است که انسان باید در زندگی مستقل باشد و بدون تکیه به دیگری ادامه حیات دهد اما متکی بودن انسان به خداوند غیر از تکیه به موجودات دیگر است، زیرا این

تکیه در حقیقت عظمت دادن به شخصیت انسانی است که می‌گوید: انسان به یک بی‌نهایت و موجود مطلق وابستگی دارد که مافوق تمام موجودات است، و اوست که از تمامی جزئیات و کلیات زندگی بشر آگاه است، اوست که تمام عوامل و نمودهای جهان طبیعت را برای بهره‌برداری آماده ساخته است. او با این توجه و گرایش پی به عظمت خویش می‌برد، نه اینکه توجه مزبور ناشی از بدبختی و تباهی او بوده باشد. هدف این نیست که سکون اختیار کنیم و به امید خدا هیچ تلاش و کوششی نداشته باشیم، بلکه باید به فراگیری دانش‌ها بپردازیم و از مبادی به مجهولات که به بشر با آن مواجه است دست یابیم.

تفسیر نمونه: خدا چشم‌هائی را که به خیانت گردش می‌کند می‌داند و از آنچه در سینه‌ها پنهان است باخبر است آری خدائی که از حرکات مخفیانه‌ی چشم‌ها و اسرار درون سینه‌ها آگاه است در آن روز درباره خلاق دادرسی و قضاوت می‌کند و با این علم و آگاهی دقیق او روز گنه‌کاران را سیاه و تاریک است.

تفسیر المیزان: بعضی گفته‌اند «خائنه» مصدر است، مانند خیانت و مراد از «خائنه الاعین» تمامی گناهان نیست بلکه گناهانی است که برای دیگران هویدا نباشد به دلیل اینکه با جمله «و ما تخفی الصدور» آمده است بعضی گفته‌اند از باب اضافه صفت و موصوف است و لازمه آن این است که علم خدا به «خائنه الاعین» به معنای معرفت باشد.

پس معنای آیه چنین می‌شود: خدا چشم‌های خائن را می‌شناسد ولی معنای صحیح همان معنای اول است. و جمله «و ما تخفی الصدور» به معنای وجوه کفر و نفاق و گناهان است که صاحبش آن را در نفس خود پنهان می‌داشت.

تفسیر کشف الاسرار: خیانت چشم‌ها و اندیشه دل‌ها می‌داند، روش قدم‌ها می‌شمرد و به عدل و راستی فردا مرا حکم می‌کند کسی هست که هر قدم که برگیرد و بنهد، آن قدم به لسان حال او را لعنت می‌کند و کسی هست که هر قدم که برگیرد آن قدم از عالم خلّت خلیل و کرامت کلیم و اندوه و شادی یحیی زکریا خبر می‌دهد در عالم هیچ قدم عزیزتر از قدم حرمت نیست، به خدمت بهشت یابند و نعمت، و به حرمت به رضا و لقّا رسند. فردای

تفسیر آیات مثنوی معنوی..... ۲۷

قیامت که عالم صفت است و صورت‌ها آن روز تبع صفت بود، آن مرد اعرابی همی آید با روی چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت بهرنگ صفت گشته و همچنین بلال حبشی را بینی روی وی چون ماه شب چهارده و عالم قیامت از نور روی وی روشن گشته .

آن سیاهی کز پس ناموس حق ناقوس زد در عرب بواللیل بود اندر قیامت بوالنهار
باش تا کل یابی آنها را که امروز جزو باش تا گل بینی آنها را که اکنونند خار
۶ آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه رویان بستانِ خداست

۷۲

آیه: «وَمَكْرُوا مَكَرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران، ۵۴)

با خدا مکر کردند و خدا هم در مقابل با آنها مکر کرد و خدا از همه کس بهتر مکر تواند کرد.

تفسیر نمونه: در لغت عرب (مکر) به هر نوع چاره‌اندیشی می‌گویند که گاهی خوب و گاهی زیان‌آور است ولی در لغت فارسی (مکر) به نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش اطلاق می‌شود.

در قرآن مجید (مکر) گاهی به کلمه (خیر) ذکر می‌شود مانند (ولله خیر الماکرین) یعنی خداوند بهترین چاره‌جویان است و گاهی با کلمه «سی» یعنی (بد) می‌آید مانند «ولایحیق المکرالسی و الآباهله» یعنی نقشه و اندیشه به جز به صاحبش بر نمی‌گردد. در نتیجه آیه این معنی را می‌دهد که دشمنان مسیح با طرح نقشه‌های شیطانی خواستند جلو دعوت الهی را بگیرند ولی خداوند برای حفظ جان پیامبر و پیشرفت آئین او تدبیر کرد و نقشه آنان را نقش بر آب کرد.

تفسیر المیزان: منظور از مکر کنندگان بنی اسرائیل هستند که بر ضد عیسی (ع) توطئه کردند. جمله «فلما احس عیسی منهم الکفر» اشاره به آن توطئه دارد. اعمال انسان

یا لوازم و آثار آن سرنوشت سازند و اموری گوارا یا ناگوار، خیر یا شر، برای صاحبش درست می‌کنند که بزودی در روزیکه بساط خلقت برچیده می‌شود، به آن امور می‌رسند.

خدای تعالی کسی را مجبور نکرده و آنچه که تکلیف کرده بر وفق مصالح خود بندگان است که مختار در فعل و ترک هر دو هستند و مکلف به آن تکالیف از این رو پاداش و کیفر می‌بینند.

تفسیر کشف الاسرار: ایشان از کفر بر عیسی(ع) مکر ساختند که وقتی عیسی و مادرش از میان ایشان بیرون شدند، ایشان قصد جان عیسی(ع) کردند تا وی را بردار کنند. رب- العالمین گفت: ایشان نظر و فکر نهایی کردند و الله فکر نهانی کرد. گفته‌اند که مکر هم شامل مفسدت می‌شود هم مصلحت ولی مکر الله جز مصلحت را نباشد که الله تعالی پاک و منزّه است پس مکر خالق به مانند مکر مخلوق نباشد هم نامی است ولی یکی نیست.

و مکروالله - الله پیغام داد به عیسی(ع) تا حواریون را فراخواند و یکی از ایشان را رضایت به بدل خود خواست تا بر دار کند و بهشت او را باشد و یکی از ایشان اجابت کرد و به جای عیسی قرار گرفت و با حواریون وصیت و نصیحت می‌گفت جهودان وی را گرفتند و بر دار کردند و عیسی(ع) به مادرش گفت شما دلتنگ نباشید الله مرا به آسمان بُرد.

۷ از خدا جوئیم توفیق ادب بی‌ادب محروم شد از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

۷۸ و ۷۹

آیه: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنْ خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى الدِّينِ * قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ.» (ص، ۷۱ تا ۷۹)

خدا به شیطان فرمود ای ابلیس تو را چه مانع شد که به موجودی که من به دو دست خود آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر نخوت کردی یا از فرشتگان بلند رتبه‌ی عالم اعلا بودی

*شیطان در جواب گفت من از او بهترم که مرا از آتش و او را از گِل (تیره‌ی پست) خلقت کرده‌ای * فرمود بیرون رو که تو رانده‌ی درگاه ما شدی * و بر تو لعنت (و غضب) من تا روز قیامت حتمی و محقق است * شیطان عرض کرد پروردگارا پس مهلت ده که تا روز قیامت زنده بمانم.

تفسیر نمونه: تنها کسی که سجده نکرد ابلیس بود... اینجا بود که ابلیس از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت: «فرمود ابلیس! چه خبر مانع از سجده کردن تو بر مخلوقی که با دو دست خود آفریدم گردید؟! بدیهی است تعبیر به دو دست به معنی دست‌های حسی نیست بلکه در اینجا کنایه از قدرت است. سپس می‌افزاید: «آیا تکبر ورزیدی یا بالاتر از آن بودی که فرمان سجود به تو داده شود»؟! بدون شک احدی نمی‌تواند ادعا کند که قدر و منزلتش مافوق اینست که برای خدا سجده کند (یا برای آدم به فرمان خدا) بنابراین تنها راهی که باقی می‌ماند همان احتمال دوم یعنی تکبر است. اما ابلیس با نهایت تعجب شق دوم را انتخاب کرد و معتقد بود که برتر از آنست که چنین دستوری به او داده شود لذا با کمال جسارت در مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا برآمد و «گفت: من از او (آدم) بهترم چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل»! اینجا بود که می‌بایست این موجود پلید از صفوف ملاء اعلی و فرشتگان عالم بالا اخراج گردد لذا خداوند خطاب به او فرمود: از صفوف ملائکه، از آسمان برین بیرون رو که تو رانده‌ی درگاه منی»! آری این نامحرم باید از اینجا بیرون رود که دیگر جای او نیست و سپس افزود مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت ادامه خواهد یافت و همیشه مطرود از رحمت من خواهی بود. اینجا بود که «حسد» تبدیل به «کینه» شد کینه‌ای سخت و ریشه‌دار و چنانکه قرآن می‌گوید: «گفت: پروردگار من! مرا تا روز قیامت که انسان‌ها انگیزته می‌شوند مهلت ده» مهلتی که عصیان زشت و شوم خود را جبران کنم؟ نه! مهلتی که از فرزندان آدم انتقام گیرم و همه رابه گمراهی بکشانم هرچند گمراهی هریک از آنها بار سنگین تازه‌ای بر دوش من می‌نهد و مرا در این منجلاب پائین‌تر می‌برد! ای وای از لجاجت و کبر و غرور و حسد که چه بلاها بر سرافراد نمی‌آورد؟!

تفسیرالمیزان: خدای تعالی فرمود: ای ابلیس چه بازت داشت از اینکه برای کسی سجده کنی که من خود او را به دست خود آفریدم آیا عارت آمد و یا واقعاً بلندمرتبه بودی، شیطان گفت: آخر من از او بهترم چون تو مرا از آتش و او را گِل آفریدی، خداوند فرمود: پس بیرون شو از بهشت چونانکه تو رانده شده‌ای و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال تو است، شیطان گفت: پروردگارا حال که چنین است پس تا قیامت که همه مبعوث می‌شوند مرا زنده‌دار.

تفسیر کشف السرار: الله گفت ای ابلیس چه بازداشت ترا که سجود نکنی؟ چیزی را که به دو دستم آفریدم گردن گشی کردی؟ یا برتری جُستی و خویشتن را از برتران دیدی؟ ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و او را گِل آفریدی الله گفت: بیرون شو از آسمان که تو نفرین شده و رانده شده‌ای. و بر تو نفرین و راندن از من تا روز قیامت. روز قیامت روزی است که هرگز آن را سپری شدن نیست، مدتی خلق در عرصات محشر ایستاده باشند فصل و قضا را، و بعد از آن لایزال بهشتی در بهشت شود و دوزخی در دوزخ.

ابلیس گفت: خداوند من پس مرا درنگ ده تا آن روز رستاخیز که ایشان برانگیزند.

در میان قوم موسی چند کس بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد نان و خوان از آسمان مانند رنج زرع و بیل و داسمان

آیه: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ قَادَعُ لَنَا رَبُّكَ يُخْرِجَ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَتَمْلِيهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمُسْكَنَةُ

^۱ . مقصود از «طعام واحد» در این آیه «من و سلوی» است. «هن»، عبارت از هرگونه ماده‌ای است که از ساقه‌های درخت درمی‌آید و آغاز آن مانند عسل و سپس به شکل صمغ درمی‌آید. «سلوی» به معنای عسل است و به معنای پرنده‌ای است که گوشتش لذیذ است. اینکه دو ماده غذایی را یک طعام گفته است دو احتمال دارد، یکی یکنواخت بودن آن دو است. دوم اینکه هریک از آن دو غذا را یک روز می‌خورند.

وَبَاءٌ وَغَضَبٌ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (بقره، ۶۱)

و ای بنی اسرائیل به یاد آرید هنگامی را که به موسی اعتراض کردید که ما به یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند. موسی گفت آیا می‌خواهید غذای بهتری که دارید به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟ حال که تقاضای شما این است به شهر مصر درآیید^۱ که در آنجا آنچه درخواست کردید مهیا است (باز نافرمانی و خودسری کردند) و بر آنها ذلت و خواری ضرور و مقدر گردید و چون دست از عصیان و ستمکاری برداشته به آیات خدا کافر گشتند و انبیا را به ناحق کشتند دیگر بار به خشم و قهر خدا گرفتار شدند.

تفسیر نمونه: در آیه فوق چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمت‌های بزرگ نشان می‌دهد که آنها چگونه مردم لجوج بوده‌اند که در تاریخ دیده نشده است.

بعضی از مفسران معتقدند که «مصر» در این آیه اشاره به مفهوم کلی شهر است بعضی را اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دادیم و جای اطعمه‌های متنوع نیست بروید و به شهر گام بگذارید که در آنجا همه همت دلی برنامه خودسازی در آنجا نیست.

تفسیرالمیزان: در نتیجه نافرمانی آنان در تجاوز، علت کفرشان به آیات خدا و پیغمبر کشی شد. همان گونه که در جای دیگر عاقبت نافرمانی را کفر دانسته است. پس عاقبت آنها که بدی می‌کردند این شد که به آیات حدت تکذیب نموده استهزاء کنند.

^۱ در قرآن «مصر» به معنی شهر ذکر شده است، طبق نظر استاد محمد تقی جعفری احتمال می‌رود مقصود از مصر همان جایگاه فرعون بوده باشد، در نتیجه منظور حضرت موسی (ع) این بوده است که حال که به گفته‌ی من عمل نمی‌کنید باز بروید به همان بیچارگی‌های پیشین مبتلا شوید. برخی احتمال می‌دهند که مقصود از مصر بیت‌المقدس بوده باشد. یعنی موسی می‌فرماید وارد شوید به بیت‌المقدس هر چه بخواهید در آنجا آماده باشد. به این بنی اسرائیل به جهت کشتن پیامبران و نافرمانی‌های بیجا و خواری و بیچارگی تثبیت شد و غضب خداوندی را بر خود ارجاع نمودند، زیرا آنان به آیات کفر می‌ورزند و پیامبران را بدون حق می‌کشتند این کیفر برای گناه آنان بود که تجاوز می‌کردند.